

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در جریان استصحاب در معلوم التاریخ و مجهول التاریخ به قول آقایان، آن وقت مرحوم نائینی یک مقدمه ای را فرمودند که البته در کتاب های دیگه هم آمده و آن راجع به این است که در موضوعات مرکبه در کجا ها با احراز یک جزء با اصل و یک جزء با وجدان یا هر دو با اصل می شود اثر بار بشود؟ عرض کردیم ایشان در موضوعات مرکبه مجموعاً پنج صورت را فرض کردند، در چهار صورتش فرمودند اشکال ندارد، در یک صورتش که اتصاف است آن یکیش را اشکال کردند، در چهار صورت دیگه ضمّ وجدان به اصل در آن ها اشکال ندارد، در موضوعات بسیطه هم که خود همان عنوان بسیط باید احراز بشود، این راجع به این مقدمه ایشان و در ضمنش هم فرمودند فرقی نمی کند در اتصاف چه اتصاف به وجود یا به عدم، در این جهت فرقی نمی کند. گفتیم آقازیا هم مفصلاً در این جا و غیر از آقازیا، دیگه این جا یکی از معركة الآراء بین اصولیین متاخر شده در اتصاف به عدم، قبول نکردند مثل مرحوم نائینی، نه این که همه شان، عده ایشان این طرفند و عده ایشان آن طرفند که آیا اتصاف به عدم قابل تعقل هست؟ قابل تصور هست؟ یا عدم الاتصاف است نه اتصاف به عدم. مرحوم آقازیا می فرماید عدم الاتصاف است، مرحوم آقای نائینی می فرماید اتصاف به عدم، به نظرم دیگه با این شرحی که این دو روز دادیم دیگه مبانی این آقایان و زیر بنا هایشان این که اگر بخواهیم احتمالاً ذهنتان به یک طرف برود فکر می کنم ان شا الله واضح بشود.

بعد از این مقدمه ایشان وارد اصل بحث مجهول التاریخ شدند، إذا عرفت ذلک، ایشان وارد بحث شدند، طبیعتاً در بحث مجهول التاریخ آن صورتی که تاریخ هر دو حادث واضح است که محل بحث نیست، مثلاً اسلام این آقا کی بوده، موت آقا کی بوده، این ها که محل بحث نیست، خواهی نخواهی سه صورتش محل بحث می شود، اسلام تاریخش معین باشد آن یکی معین نباشد، تاریخ موت معین باشد آن یکی نباشد و هر دو معین نباشند، این سه صورتی است که محل کلام است.

مرحوم نائینی قدس الله نفسه اول آن جایی که یکیش معلوم است و یکیش مجهول است آن جا را آورده بعد مجهول التاريخ، البته فروع دیگر هم دارد و مطالب دیگر هم دارد و طبق قاعده ای که آقایان دارند باز هم به همین مناسبت یکمی از بحث خارج شدیم خود بنده هم که عادتاً خارجیم، دیگر خیلی خارج اندر خارج می شویم، به هر حال در این اثناء هم به یک مناسبتی وارد بحث اتصال زمان یقین به شک در باب استصحاب شدند که حالا بعد از آن شا الله این بحث هم خواهد آمد، آن یک بحث مستقلی است که آن هم آثار خاص خودش را دارد چه در مانحن فیه و چه در جاهای دیگر.

بعد ایشان می فرمایند که اگر احدهما معلوم التاريخ باشد، خواهی نخواهی یا موت مورث تاریخش معلوم است یا اسلام وارث دیگر، ایشان هم مثال اولش موت مورث است، بعد همین مثال را در اسلام وارث می زند، فعلاً مثال اولش کما إذا علمت بموت المورث فی غرة رمضان، البته متعارف در روایات این است که رمضان نگوئید، شهر رمضان، خیلی خوب!

مثلاً در اول ماه مبارک رمضان این جناب مورث فوت کرده بحث سر اسلام است، ورثه می گویند اسلامش بعد از اول ماه بوده تا این که و این استحقاق ارث ندارد، خودش می گوید نه من قبل از ماه رمضان مسلمان شدم تا استحقاق ارث بشود.

بحث سر این است که اصل مطلب از نظر فقهی اول روشن بشود اسلام واضح است، موت واضح است، اسلام واضح نیست، از نظر ادراکی ما مشکل داریم چون این مدعی یک طرف است و آن هم، طبق آن قاعده ای که ما ریختیم خیلی راحت است، وقتی ادراک نشد می رسد مسئله ابداع، عرض کردیم در ابداع هم ابتدائاً ابداع اصل محرز است، احراز بکند، سوال این است اگر اصل محرز هم نبود بر می گردیم به اصل غیر محرز، آن کیفیت استنباط در مسئله است، حالا می خواهد فقیه سنی باشد یا شیعه باشد هیچ فرق نمی کند، اگر ادراک ما تمام نشد نوبت به ابداع می رسد، سوال این است که آیا با ابداع اثبات می توانیم بکنیم، با این ابداع اثبات بکنیم که اسلام قبل از ماه رمضان بوده یا بعد از ماه رمضان؟ اسلام قبل از موت بوده یا بعد از موت؟ موت که مشخص است و طبیعتاً اگر این قسمت احراز نشد به اصول غیر محرز بر می گردیم که آن ابداعات است و عرض کردیم اصل محرز آن اصلی است که خود موضوع را تنقیح می کند، اصل غیر محرز وظیفه عملی صرف است، دست به موضوع نمی تواند بزند، پس این یک مسئله ای است که

.....

محل کلام واقع می شود و این ها سعی کردند در اصول این را جواب بدهند، با یک قاعده اصولی که اسمش بعدها شد اصالة تاخر الحادث، این اصالة تاخر الحادث این شد که اگر ما شک کردیم اصل این است که اسلامش متاخر است یعنی متاخر از موت است، این شد تاخر الحادث، اسم اصالة تاخر الحادث این است، روشن شد؟ پس بنابراین اگر اصالة تاخر الحادث جاری بشود به این تصویری که آقایان فرمودند پس می شود یک اصل موضوعی که تنقیح می کند اسلام بعد از موت است، نتیجه مسئله هم واضح می شود. روشن شد؟

پس طرح مسئله طبق تصور ما خیلی واضح و روشن است، موت مورث در اول ماه رمضان است، وارث می گوید من قبلا مسلمان شدم، ورثه می گویند بعد از اول ماه مسلمان شدی، بعد از موت.

خب عرض کردیم روی آن قاعده ای که ما ریختیم خیلی واضح شد، در این جور مسائل اول مسئله ادراک است، به لحاظ ادراکی مشکل داریم، ورثه یک چیز می گویند این طرف هم یک چیز می گویند، مفروض هم این است که بینة ای نیست، قاعدتا به ابداع می رسد، در مرحله ابداع در درجه اول ابداع احرازی است یعنی اصل محرز، سوال این است که با اصولی که ما داریم آیا می توانیم احراز بکنیم اسلامش قبل از موت بوده یا بعد از موت؟ این اول.

اگر این اصل جاری نشد و واضح نشد به اصل غیر محرز می رسد، آخرین حد است، اصل غیر محرز همانی است که صرف وظیفه عملی و سلوک عملی است، اصل محرز تشخیص موضوع است.

عرض کردیم که مشهور بین آقایان اصولی ها اهل سنت هم متعرض شدند، اسم این را گفتند اصالة تاخر الحادث، مراد از حادث در این جا اسلام است، مراد از تاخر یعنی بعد از موت، اصل این است، اگر این اصل جاری بشود می شود اصل محرز یعنی با ابداع اثبات می کنند اسلام بعد از موت بوده فلا یرث.

پرسش: بازگشتش به کدام است؟

آیت الله مددی: همین، این ها آمدند گفتند اصالة تاخر الحادث اصل مستقل نیست، در استصحاب آوردند، بعضی ها هم اصالة تاخر

الحادث را مستقل گرفتند که اصلا آن خودش یک اصل است

پس این اول ابداع، ابداع اول اسلام قبل از موت است یا بعد از موت است؟ حالا اگر این ابداع ثابت نشد ما اصلی به نام تاخر الحادث

داشتیم همچین بنایی نداریم دیگه، اسلام بعد از موت باشد، اگر نشد به اصول غیر محرز بر می گردد که اصالة عدم باشد، آیا استحقاق

میراث دارد یا نه؟ اصل عدم استحقاق است. خب این راجع به این مسئله،

آن وقت عرض کردیم چون این نکات همیشه به صورت مقدمات مطویه است بنده گاهی اوقات توضیح می دهم این مسئله را آوردند

از راه قاعده اصولی که قاعده اصالة تاخر الحادث باشد حلش کردند، در اصول متاخر شیعه که الان، البته در سنی ها هم هست

اختصاص به ما ندارد، بیشتر روی این اصول کار کردند گاهی اوقات به این نتیجه می رسند که با مسئله اصولی حل نمی شود، این

جور مسائل یک نکته فقهی هم می خواهد یعنی آن استظهار از لسان دلیل است، اگر مثلاً اسلام ما با اصول ابداع کردیم اسلام و موت

با هم بودند، آیا این کافی است برای میراث بردن یا نه؟ اسلام و موت باهم باشد پس خوب دقت بکنید من کرارا عرض کردیم ما یک

مشکلی در اصول داریم و آن این که فروع فقهی ما فقط با اصول حل نمی شود، مثل همان استصحاب، اگر آب در اثنای نماز پیدا کرد

تیمم کرد، عرض کردیم مشهور استصحاب کردند، گفتند ادامه بده و این را مبتنی بر استصحاب کردند، آن جا هم عرض کردیم آن جا

هم متاسفانه یعنی این خیلی نکته مهمی است که در کل اصول این مشکل را دارد یعنی اصول یک خصلتی دارد که بتواند جدای از فقه

به شما نتیجه بدهد چون در آن مسئله ممکن است که ایشان استصحاب را جاری بداند اما معذک نماز را ادامه بدهد چون حرمت قطع

صلوة دارد، نه به خاطر استصحاب بقای طهارت، نه استصحاب بقای ادامه نماز، حرمت قطع صلوة است، آن جا استصحاب جاری نمی

شود من باب مثال لذا این را خوب دقت بکنید گاهی الان در ذهنیت عمومی، من توضیحاتش را عرض کردم از تقریباً نیمه های قرن

دوم، از همان قرن اول توجه به مسائل اصولی بود اما به عنوان اصول ذکر نمی شد، نتیجه فقهیش در فرع فقهی واضح می شد لکن از

قرن دوم یواش یواش اصول را جدا کردند و هدف از جدا کردن اصول این بود که مسائلی را بگویند که اختصاص به یک باب واحد

از فقه دارد و در موارد زیادی از فقه، نمی خواهد بگوییم جمیع ابواب، موارد زیادی کاربرد دارد و نتیجه می دهد و فقه بر آن مبتنی است، اصول این بود، لکن مشکل کاری، البته درست هم کردند قواعد کلی لکن بعد ها که آمدند رویش تحقیق کردند دیدند نه این کافی نیست، این کار را نتوانستند بکنند یعنی خود این بحث که ما بتوانیم مسائل فقه را زیر بنا هایش را که در مسائل مختلف است در بیاوریم و نتیجه بگیریم و در فقه نتیجه بدهد، نه این نمی شود، حل نمی شود، با این حل نمی شود، معلوم شد که هنوز عده ای از موارد باید در فقه نگاه بکنند یعنی یک مشکلی که در اصول پیدا شده، این را خیلی دقت بکنید، اصول هنوز مثل منطق که خادم العلوم است نتوانست خادم فقه باشد، باز هم مواردش مختلف شد یکنواخت نشد و ما این توضیحات را چند بار عرض می کنیم، امروز هم که عرض می کنیم چون بعد آخرش مرحوم نائینی می گوید باید لسان دلیل را نگاه بکنیم. پس این ها به اصول صرف حل نمی شود، این ها یک مقدار فقه هم توش می خواهد. این تصور که ما مسائل را با اصول صرف حل بکنیم نه حل نمی شود.

این راجع به این قسمت، پس الان بحثی که هست یکیش معلوم التاريخ است و یکیش مجهول التاريخ، البته عرض کردم در یکی ممکن است تاریخ اسلام واضح بشود، ممکن است تاریخ موت واضح باشد و روشن بشود. مرحوم نائینی اول تاریخ موت را آوردند، تاریخ موه مورث فی رمضان و شک فی تقدم اسلام الوارث علی موته، لیرث منه أو تاخره عنه لیمنع من الارث

بعد ایشان فرمودند که فالاصل فی معلوم التاريخ لا یجری، نسبت به استصحاب اصل جاری نمی شود. یک پنج شش سطر نوشتند، فکر می کنم و اثبات کردند که بله، البته در تعبیرشان این است که لأن حقیقه الاستصحاب لیس إلا جرّ المستصحاب فی الزمان الذی یشک فی بقائه فیه، جرّ مستصحاب، من عرض کردم استصحاب این نیست، این یک مشکل کلی که ما باز با آقایان داریم این است، استصحاب توسعه البقین بقاء، تصرف در یقین است، این جرّ المستصحاب نیست که ایشان فرمودند. حالا به هر حال پنج شش سطریشان نوشتند که در باب موت مورث استصحاب جاری نمی شود، من تعجب می کنم، دیروز پریروز چیزی که معلوم التاريخ است یعنی چی اصلا، نمی دانم شاید می خواستند توضیح بدهند، یک عبارتی هست توضیح الواضحات من اشکل المشکلات، حالا خیلی که جای بحث ندارد، من دیگه نمی خوانیم چون واقعا، چون آن نکته ای را که ایشان فرمودند چون نکته اش را قبول نداشتیم نکته اش را خواندیم اما

بقیه اش را دیگه نمی خوانم چون اصلا فکر نمی کنم، معلوم است استصحاب اصالة عدم موت مورث بود چون معلوم است فرض کنید تاریخش معین است تا قره ماه رمضان، دیگه بنا نیست که با وجود علم باز هم احتمال استصحاب باشد، شاید از باب، من احتمال می دهم از باب مقدمه باشد برای مطلب دوم، احتمال این را می دهم و إلا شان مرحوم نائینی و مقرر و طلبه ها اجل از این است که بگویند آیا در معلوم التاريخ استصحاب جاری می شود؟ استصحاب در معلوم التاريخ که معقول نیست، ما می دانیم آقا در اول ماه رمضان فوت کرده، استصحاب حیاتش، عدم موت تا اول ماه رمضان!

علی ای حال کیف ما کان این مطلبی که ایشان فرمودند که، حالا اگر غیر ماه ها، موت هم مثل صرف الوجود است، یک مرتبه مرد دو مرتبه دیگه نمی میرد. مثلاً بگوییم عدم موت که نکند دو سه بار مرده است.

پرسش: موت اختیاری

آیت الله مددی: به قول شما مگر موت اختیاری، آن هم آثار ارث بار نمی شود. موت اختیاری آثار ارث ندارد، اصلاً از دائره تکلیف خارج است.

پس بنابراین من احتمال می دهم، احتمال خودم، این تمهید را برای مطلب بعدی فرمودند و إلا این که اصلاً خیلی واضح البطلان است یعنی اصلاً تعجب آور است که ایشان شش ساعت، هفت ساعت نوشتند راجع به جریان استصحاب، راجع به معلوم التاريخ، حالا باز قیامی بود قعودی بود طهارتی بود معقول است، اما راجع به موت که یک بار می شود خیلی عجیب است، به هر حال این را که نفهمیدیم، حالا ما که نمی خوانیم، فقط آن کلمه را خواندیم و کلمه اش را هم قبول نداشتیم، آن جایی که قبول نداشتیم را خواندیم

پرسش: جرّ المستصحاب توسعه یقین است

آیت الله مددی: نه نیست

پرسش: چرا دیگه؟

آیت الله مددی: مستصحب یعنی طهارت را می کشد، نه، یقین به طهارت را توسعه می دهد و لذا وقتی طهارت را کشید این ممکن است مثلاً این را یک نوع اماره بداند همچنان که آقای خوئی می داند.

علی ای حال کیف ما کان چون دیگه ما این ها را در اول تعریف استصحاب مفصل صحبت کردیم دیگه تکرارش نمی کنیم. من احتمال می دهم چون واقعا گفت صونا لکلام الحکیم عن اللغویة، این که این مطلب خیلی لغو است، بعد ایشان دارد و ما قیل، ظاهراً این را تمهید کردند برای دومی یعنی نسبت به موت راجع به زمان که نمی شود استصحاب کرد، آن تاریخش معلوم است، بله استصحاب عدم موت بکنیم بالقیاس به اسلام ولو اسلام مجهول است لکن اسلام را به معنای یک امر واقعی فرض بکنیم که هست، یک واقعیتهای اسلام دارد، حالا من نمی دانم چه زمانی اما یک واقعیتهای دارد، ما استصحاب عدم موت تا آن زمان واقعی اسلام، خوب دقت بکنید، نه عدم موت فی نفسه یا تا ماه رمضان، نسبت به اجزای زمان نه، عدم موت تا اسلام آن تاریخ واقعی ای که اسلام دارد چون ان شا الله خواهد آمد در مجهول التاریخ هم این گفته شده، البته اینی که گفته شده در مجهولی التاریخ است، تاریخ هر دو مجهول باشد، این چون فرع بعدی است ان شا الله متعرض می شویم، ایشان همین، البته ایشان نگفته، این نظیر همان کلامی که آن جاست این جا گفته شده، این کلام در مجهولی التاریخ هم هست، اگر تاریخ موت و اسلام هر دو مجهول باشد می گوئیم استصحاب می کنیم عدم موت را تا زمان واقعی اسلام و عدم اسلام را تا زمان واقعی موت، چون موت یک حادثه ای است که بالاخره زمان دارد، حالا من نمی دانم، بیایم بقای استصحاب بکنیم تا آن زمان، شما مرادتان همین بود دیگه و لذا ایشان می گوید و ما قیل من أن العلم بالتاریخ أنما یمنع عن حصول الشک فی بقاء المستصحب بالنسبة إلى اجزاء الزمان، دیگه احتیاج به نوشتن نداشت.

و لا یمنع عن حصول الشک فی البقاء بالاضافة إلى زمان وجود الحادث الآخر

ما اسلام را، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ ولو اسلام مجهول است، خوب تامل بکنید، این یکی از جاهایی است که خودش باز معركة الآراء است، آن در مجهولی التاریخ خواهد آمد، شبیه آن نکته ای را که در مجهولی التاریخ است ایشان در معلوم التاریخ آورده، این حرف ظاهراً در کفایه باشد، آقای خوئی هم ظاهر عبارتش این را قبول فرمودند، دیگه چون این هم بحث طولانی ای است

دیگه بنا گذاشتیم به همین نوشته مرحوم آقای نائینی و حرف خودمان اکتفا بکنیم، دیگه آقا چی گفت را ول بکنیم. عرض کنم که با مراجعه به مطالب روشن می شود.

پس بنابراین و ما قیل این است، خلاصه و ما قیلی ای که مرحوم نائینی می فرماید اشکال ندارد ما استصحاب عدم موت بکنیم لکن نسبت به حادث آخر یعنی که اسلام باشد نه نسبت به اجزای زمان، بگویم این اسلام بالاخره یک وقتی بوده خودش فی نفسه یک وقتی بوده، اصل عدم موت است تا آن وقت، وقتی که خود اسلام است.

آن وقت راجع به اسلام هم همین طور، اصل عدم اسلام است تا زمان موت، این زمان موت که مشخص است اول ماه رمضان، این یکی که مشخص است، آن یکی را هم تصویر بکنیم، این خلاصه اشکال مرحوم نائینی بعد ایشان می فرماید:

فهو واضح الفساد

ایشان می فرماید این مطلب را هم نمی توانیم قبول بکنیم، شبیه این مطلب هم خواهد آمد هم سابقا گذشت در نقد کلام مرحوم نراقی، بعد هم مرحوم چیز اشاره ای به کلام نراقی می کند و خواهد آمد در استصحاب حکم خاص دو تا تنبیه بعد از این تنبیه، رجوع به عموم عام می کنیم یا استصحاب بقای حکم خاص می کنیم، یک بحثی را آقایان دارند که این زمان را شما قید فرض می کنید یا ظرف؟ مرحوم شیخ هم دارد، تقریباً می شود گفت که قبل از ایشان هم هست

فإنه إن أريد من لحاظ معلوم التاريخ بالاضافة إلى زمان حدوث الآخر إن أريد لحاظه مقيدا بزمان حدوث الآخر

یعنی عدم موت مقید به زمان اسلام، به این معنا

فهو إن كان مشکوكا للشك في وجوده في زمان وجوده إلا أنه لا تجرى اصالة عدم وجوده في ذلك الزمان لأن عدم الوجود في زمان حدوث الآخر بقيد كونه في ذلك الزمان لا يكون متيقنا، لم يكن متيقنا.

با قیدیتش حالت سابقه ندارد.

بعد یک اشکال این جا مقرر خود مرحوم آقای کاظمی به مرحوم نائینی کرده، چون دیگه گفتیم بنا شد نخوانیم، یک مقداری در بحث اتصال زمان یقین به شک مرحوم نائینی چون بعد وارد بحث اتصال زمان یقین به شک می شود، مرحوم نائینی وارد بحث می شود، آن جا مرحوم آقاضیا حاشیه مفصلی دارد، دیگه می گذاریم به همین دو تا ختمش بکنیم، این جا هم آقاضیا حاشیه مختصری دارد که بعد حالا، این حاشیه ها غالبا این طوری است، ایشان مثلا نوشته مجرد ذلک لا یجری، لو کان المدار، لو، خب وقتی بحث لو آوردیم بحث علمی نیست دیگه، نتیجه اش هم لو است

فلا یجری فیہ الاصل و إن ارید من لحاظہ بالاضافۃ إلی زمان الآخر لحاظہ علی وجہ یكون زمان الآخر ظرفا لوجودہ

اگر زمان را قید بگیریم، حالت سابقه ندارد.

اگر یا مثلا بگوئید به این که مثل اتصاف می ماند، قابل استصحاب نیست یا اگر ظرف گرفتید، ظرف گرفتید مثل زمان است، فرق نمی کند، مثل استصحاب عدم موت تا ماه رمضان، احتیاج نداریم

فہو عبارة اخرى عن لحاظہ بالاضافۃ إلی نفس اجزاء الزمان و قد عرفت أنه مع العلم بالتاریخ لا یحصل الشک

حالا چون من می خواهم صبر بکنم تا این بحث هم تمام بشود، نکته های جزئی را این جا می گوئیم، نکته کلی را آخر بحث گذاشتیم. این مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند استصحاب عدم موت نسبت به اسلام وارث جاری نمی شود این مطلب ایشان درست است، این که آقای خوئی فرمودند جاری می شود حق نیست، درست نیست، این مطلب درست است لکن این شبیه همان مجهولی التاریخ است، در مجهولی التاریخ خواهد آمد مرحوم نائینی استصحاب را در هر دو جاری می داند لکن معارضه ساقط می شود. در مقابل کسانی که اصلا جاری نمی دانند، صحیحش این است که در این جا و در آن جا جاری نیست لذا بگذارید یک جا جمعش می کنیم. دیگه حالا خیلی ذهن ها را مشوش نکنیم. این نسبت به معلوم التاریخ یعنی نسبت به موت که در روزش معین است خب معلوم است استصحاب جاری نمی شود. نسبت استصحاب عدم موت نسبت به اسلام، آن هم جاری نمی شود، به قول مرحوم نائینی یا قید است یا

ظرف است، ظرف شد مرجعش به زمان است، قید هم شد حالت سابقه ندارد، این اشکال مرحوم نائینی، ما اشکال دیگری داریم که ان

شا الله تعالی عرض خواهد شد، جواب هایی هم که این آقایان دادند ان شا الله روشن می شود.

پرسش: اگر ظرف باشد فرمودید چرا جاری نمی شود؟

آیت الله مددی: مثل زمان دیگر، خود زمان.

و اما فی مجهول التاريخ

حالا فعلا ما عبارات مرحوم نائینی، در این جور جاها هم که ضعف است، واضح است قید نیست

و اما فی مجهول التاريخ

مراد ایشان در این جا از مجهول التاريخ، چون عرض کردم این عبارات را دقت بکنید یعنی نسبت به اسلام، نسبت به این دو تا یکیش

معلوم است و یکیش مجهول است، اما اگر هر دو مجهول باشند آن جا را می گویند مجهولی التاريخ، دو تا، اگر مفرد آوردند یعنی

یکیش معلوم است، یکی معلوم است نسبت به عدم موت، خب معلوم است موت در ماه رمضان بوده دیگر، اول ماه رمضان، دیگر

استصحاب جا ندارد، می ماند دومی، استصحاب بقای عدم اسلام یا استصحاب کفر یا عدم اسلام تا ماه رمضان، این، چون آن مجهول

است خودش می گوید من قبل از اول ماه رمضان مسلمان شدم ورثه می گویند بعد، بعد از موت مسلمان شد.

فلا مانع من جریان الاصل فيه، مشکل ندارد، استصحاب بقای کفر و استصحاب عدم اسلام تا اول ماه رمضان تا زمان موت، این اشکال

ندارد

لشک فی زمان حدوثه و الاصل عدم حدوثه

البته ایشان نوشته لشک فی زمان حدوثه، شاید مراد ایشان للیقین بالكفر و عدم الاسلام و الشک مثلا فیما بعد، چون اگر شک در

حدوث باشد عرض کردیم اصولا در عدم حادث اصالة العدم جاری می شود، احتیاج به استصحاب ندارد، ایشان الان بحثش سر

استصحاب است، این تعبیر للشک فی زمان حدوثه بیشتر مناسب است با اصالة العدم نه استصحاب عدم، اگر استصحاب عدم باشد باید

بگوید للیقین بعدم اسلامه، و به اصطلاح فالحکم ببقاء عدم اسلامه، حکم هم نه، یعنی یوسع هذا الیقین إلى قرء شهر رمضان

علی ای حال این اصطلاحات را من گاهی چون متن را می خوانم که نکات را دقت بکنید، چون اگر شک در حدوث شد اصطلاحا

مجرای اصالة العدم است، نه اصطلاحا مجرای اصالة استصحاب عدم اسلام.

لشک فی زمان حدوثه و الاصل عدم حدوثه فی الازمنة التي یشک فی حدوثه فیها و منها حدوث زمان حدوث معلوم التاريخ

حالا ایشان نوشته معلوم التاريخ، می نوشت قرئه ماه رمضان، اول ماه رمضان

و فی المثال المتقدم يستصحب، عرض کردم استصحاب، آن اصالة العدم هم جاری می شود اشکال ندارد.

عدم اسلام الوارث إلى قرء رمضان، خود ایشان اسم برده، قرء ماه رمضان الذي هو زمان موت المورث

خب آیا این کافی است برای عدم ارث؟ این جا باز به فقه احتیاج داریم یعنی الان آن چه که ما داریم این است در اول ماه رمضان

فوت بود و در اول ماه رمضان هم تا اول ماه رمضان هم اسلام نبود، ببینید، اسلام نبود، اگر این دو تا را ضمیمه کردیم موضوع مرکب

می شود، همان بحث موضوعات مرکبه، موت و عدم اسلام.

آن وقت این موضوع مرکب از آن هایی است که ضم احدهما بالاصل و الوجدان درست است، اشکال ندارد چون اتصاف نمی خواهد،

مثل عالمیت زید نمی خواهد، اگر بگوییم این مقدار برای ارث کافی است، موت باشد و عدم اسلام، آن جا هم موت هست بالوجدان،

عدم اسلام هم بالتعبد پس ارث نمی برد. روشن شد؟

و یشیت به بضم الوجدان

مراد از ضم وجدان استصحاب عدم اسلام بضم الوجدان، کلمه وجدان یعنی موت، موت مورث، عدم اسلام با موت مورث اجتماع عدم

اسلام الوارث و موت المورث فی الزمان، راست است دیگه، حرف ایشان درست است و این جا ارتباط بینشان نیست، اتصاف نمی

خواهد، طبق آن قاعده ای که ایشان گفت چهار صورت بود که اتصاف نمی خواهد، یک صورت بود که اتصاف می خواهد، در این

چهار صورتی که اتصاف نمی خواهد این دو تا با همدیگر جمع بشوند کافی است، این جا یکیش بالوجدان است و یکیش بالتباعد است کافی است.

و لا یثبت به، لکن لا یثبت به عنوان آخر

مثلا تقارن اثبات نمی شود، عرض کردم قدمای اصولیین و فقها مخصوصا سنی ها اثبات می کردند تاخر الاسلام، ایشان می خواهد بگوید این را نداریم، ما اصالة التاخر نداریم، روشن شد؟ اصالة تاخر الحادث نداریم، آنی که ما داریم اجتماع موت با عدم اسلام، اما این که اسلام متاخر، عدم اسلام که آمد بگویم اسلام متاخر از موت است، این را نداریم، این تمام بحث است. روشن شد؟ حصیله بحثی است که چندین قرن در دنیای اسلام مطرح شده، ایشان آمده تقریبا سعی کردند با تحلیلی که ارائه کردند اولاً در موضوعات مرکبه بعد در تحلیل خود استصحاب به این نتیجه رسیدند آن مقداری که ما الان با ابداع، حرف بنده، آن مقداری که با ابداع و ادراک درست می کنیم این است، موت و عدم اسلام، آیا عنوان تقارن هم درست می کنیم؟ نه، آیا عنوان تاخر هم درست می کنیم؟ نه، تقدم موت؟ این ها را دیگه نمی توانیم درست بکنیم، پس نصفش ادراکی است، حالا اصطلاح خودمان را هم بگویم حالا اصطلاح ایشان را گفتیم، ایشان اسمش را گذاشتند وجدان و اصل، ما به جای وجدان گذاشتیم ادراک، به جای اصل هم گذاشتیم ابداع، نصفش ابداعی شد، نصفش ادراکی شد، ادراکیش موت شد ابداعیش عدم اسلام شد، چیزی بیش از این نمی توانیم اثبات بکنیم، اثبات بکنیم این دو تا با هم جمع شدند، ادراک و ابداع، موت و عدم اسلام، تقارن و تقدم و تاخر و این ها را دیگه نمی شود اثبات کرد

و لا یثبت به عنوان آخر متولد من اجتماعهما فی الزمان.

حتی عنوان تقارن أو عنوان الحال

مثلا بگویم در حال عدم اسلام وقع موت، نه، آن را هم نمی توانیم و نحو ذلک

فلا یصحّ أن یقال إنه مات المورث فی حال عدم اسلام الوارث

و روی تصورات ما روشن شد چون این حال و تقارن نه مفاد ادراک است نه مفاد ابداع است، این تقارن یا تاخر نه مفاد ادراک شماسست، ادراک شما موت مورث است، و نه مفاد ابداع شماسست، ابداع شما عدم اسلام است، آن چه که الان، روشن شد؟ چون من عرض کردم در بحث تنجز کرارا این مقدمه همیشه به اسم مقدمه مطویه، ما نکته مهم در باب تنجز تحلیل می کنیم آن صورت ذهنی را، تنجز تابع صورت ذهنی است مثل ابحاث منطقی و فلسفی نیست که واقع را نگاه بکنیم، الان ما داریم این صورت ذهنی را تحلیل می کنیم، تحلیل ما از این صورت ذهنی شما این است یک قسمتش ادراک است، یک قسمتش ابداع است، این دو تا مجموعش این است، موت و عدم اسلام، مجموعش این است، در این دو تا دیگه تقارن نخواییده، حال نخواییده، تاخر نخواییده، نه با ادراک این درست می شود و نه با ابداع.

پرسش: تقدم هم نخوايیده

آیت الله مددی: هیچی نخوايیده، روشن شد؟ به نظرم خیلی برهانی و واضح است، تمام هم اصولیین و فقها در واقع این صورت ذهنی شما را تحلیل بکنیم، من هی این را تکرار می کنیم به خاطر این که این کل اصول همین طور است، این دنبال تحلیل این صورت ذهنی اند، در این تحلیل صورت ذهنی این مقدار در آمد، آن وقت حالا این جا اصول، باز برگردیم به فقه، اگر همین مقدار کافی است برای عدم ارث، ارث نمی برد، اگر این مقدار کافی نیست بحث اصولیش تمام است اما به درد فقه نمی خورد. دقت کردید؟ اگر گفتیم نه ما از روایات این را در می آوریم تقدم اسلام بر موت، تاخر اسلام عن، این عنوان را در می آوریم، این به درد این جا نمی خورد، این بحث اصولیش درست است، آن تحلیل اصولی و تحلیل ذهنی درست است اما این ترتیب آثار نمی شود

پس دقت کردید چی شد؟ ما یک تحلیل اصولی کردیم، یک موضوع آخرش باید از فقه در بیاوریم، اگر از فقه استظهار کردیم موت باشد و عدم اسلام مورث کافی است در این که ارث نبرد، موت و عدم، به قول مرحوم نائینی موضوع مرکب که ربط هم با هم ندارند، اما اگر از روایت داریم نه تقدم اسلام بر موت باید باشد تا ارث ببرد، تاخر اسلام از موت باشد تا ارث نبرد، اگر این را

فهمیدیم این جا هم به درد نمی خورد، تحلیل اصولی ما درست است مشکل ندارد اما دیگه به درد نمی خورد و چون به درد نخورد

خواهی نخواهی استصحاب هم جاری نمی شود چون نکته ای ندارد که جاری بشود. روشن شد؟

فلا یصح أن یقال إنه مات المورث فی حال عدم اسلام الوارث

اگر موضوع لسان دلیل این باشد موت فی حال، موت بعد، موت قبل، این آثار این جا بار می شود.

و لو انعکس الامر و کان اسلام الوارث معلوم التاريخ و موت المورث مجهول التاريخ

اسلامش اول ماه رمضان

یجری استصحاب حیاتہ الی زمان اسلام الوارث

در اسلامش که چون تاریخش معلوم است، اسلام معلوم است که جاری نمی شود، در حیاتش چرا، می گوئیم ایشان حی بوده تا زمان

اول ماه رمضان که وارث مسلمان شد، آن وقت چی ثابت می شود؟ حیات در اول ماه رمضان و اسلام. حیات به استصحاب و ابداع،

اسلام هم وجدانا

و یتبث به اجتماع الاسلام

ببینید تعبیر نائینی خیلی لطیف است، اجتماع الاسلام و الحیاء فی الزمان

بگوئید مثلاً اول ماه رمضان است

فإن قلنا إن هذا المقدار یکفی

این إن قلنا نیست، این مستفاد از لسان دلیل است، تا این جاش اصول، نصف دیگرش فقه، بروید از روایات چیست، فإن قلنا هذا المقدار

یکفی فی التوارث، اگر گفتیم این مقدار کافی است یعنی این مقدار حیات مورث و اسلام وارث، این مقدار، بله این جا ما نصفش را به

ادراک درست کردیم و نصفش هم به ابداع، پس ارث می برد، و إن قلنا إنه لا یکفی هذا المقدار فی التوارث، اگر نه یک عنوان دیگر

هم می خواهد، یا حال یا تقارن یا تقدم یا تاخر، یک عنوان این جوری می خواهد، چون عرض کردیم دقت بکنید نکته فنی این بود که

ما آمدیم آن صورت ادراکی و صورت ابداعی را تحلیل کردیم، در این صورت هایی که ما تحلیل کردیم نه عنوان بعدیت بود نه عنوان قبلیت بود نه عنوان تقدم، دیگه روشن شد، دیگه وجدانی شد، پس اگر می خواهید این را در بیاورید این اضافه است، نمی توانیم این را اثبات بکنیم.

بل لابد و إن قلنا إنه لا یکنی هذا المقدار فی التوارث بل لابد من موت المورث فی حال اسلام الوارث
یا موت مورث بعد اسلام الوارث مثلاً این طوری، فاستصحاب حیاة یا مثلاً حیات مورث قبل اسلام الوارث، این طوری
إلی زمان اسلام الوارث لا یثبت موته فی حال الاسلام و ذلك واضح

ان شا الله تعالی فکر می کنم با توضیحاتی هم که ما عرض کردیم و تغییر اصطلاحاتی که دادیم روشن شد.

هذا كله إذا كان احدهما المعین معلوم التاريخ و أما إن كان كل منهما مجهولا

بعد ایشان وارد مجهول می شود، طبعاً در مجهول مشکلات فراوانی دارد، اصل در مجهول این است که این دو تا استصحاب جاری می شوند، استصحاب عدم موت تا زمان عدم اسلام تا زمان موت، و به خاطر تعارض ساقط می شوند یا اصلاً فی نفسه جاری نمی شوند؟ روشن شد؟

آن وقت دیگه این جا مرحوم نائینی باز وارد مقدمه دیگری می شود اتصال زمان یقین به شک، این ها یک بحثی دارند که در باب استصحاب یکی از قوام استصحاب اتصال زمان یقین به شک است یعنی اگر شما یقین داشتید بعد این یقین شما برداشته شد بعد شک کردید دیگه به آن یقین مراجعه نمی کنید. دقت کردید؟ مثلاً یقین به طهارت داشتید بعد یقین به طهارتتان از بین رفت، یقین به حدث پیدا کردید بعد شک در حدث کردید دیگه آن استصحاب جاری نمی شود. این استصحاب یقین اول جاری نمی شود، این زمان یقین به شک باید متصل بشود، اگر در وسط یک چیزی آمد که آن یقین را برداشت دیگه استصحاب جاری نمی شود، ان شا الله خواهد آمد و فرع دیگر هم، در این تنبیه همین مقدار است، در تنبیه دیگری مطلب دیگری که آقایان دارند اگر شبهه مصداقی اتصال هم باشد جاری نمی شود، یعنی باید احراز بشود اتصال زمان یقین به شک، اگر شبهه مصداقی باشد که آیا اتصال دارد یا نه آن هم جاری نمی شود.

این یکی دومی همان بحث معروف است که اگر یقین به طهارت داشت و یقین به حدث، نمی داند کدام متقدم است و کدام متاخر است، بنایشان این است که هیچ کدام از این استصحاب ها جاری نمی شوند، نه استصحاب حدث و نه استصحاب طهارت، این شبهه مصداقی اتصال زمان یقین به شک است، آن یکی را بعد می خوانیم، حالا فعلا به آن یکی نرسیدیم، البته اگر آقایان وقت کردند نگاه کنند چون مرحوم نائینی برای اتصال زمان یقین به شک یک مثال معروف می زند که یک انای شرقی و انای غربی، یکیش نجس بوده و فلان بوده چکار، آقاضیا هم طبق عادت همیشگی یک شوخی هم با ایشان می کند (مبهم ۱۲:۳۸) البته مطلب آقاضیا هم مطلب نائینی است، فقط آن شرقی غربیش را برداشته، ایشان می فرماید این قدر شرقی و غربی نفرمایید و این مطلب حلش این جوری است، علی ای حال حل مطلب نکته خاصی دارد که ان شا الله در آن جا عرض می کنیم، این هم محاکمه بین این دو بزرگوار.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین